

سلسه صلح‌های تحمیلی برای حذف تدریجی هویت فلسطینی ۱۹۷۸-۲۰۰۷

تاریخ دریافت: ۸۷/۱۱/۱۷

تاریخ تأیید: ۸۷/۱۲/۹

حسن غفاری فر*

تلاش فراوان سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی در طول بیش از یک قرن برای محو یک هویت مسلم و قطعی تاریخی به نام هویت مردم مسلمان فلسطین و قدس به عنوان قبله اول مسلمین صورت گرفت. و در کنار سه فعالیت اول، تلاش‌های خستگی‌ناپذیر دیپلماسی نیز برای مشروعیت بخشی حکومت جعلی اسرائیل انجام گرفت. از جمله این تلاش‌ها، در قالب قراردادها و صلح‌های تحمیلی بین این دولت جعلی و کشورهای اطراف و مردمان اصلی سرزمین فلسطین، خود را نمایان کرد که نتیجه تدریجی آن، قبول محو هویت فلسطین و اکتفا به دولت خودگردان به عنوان دولت غزه و کرانه باختری در تحت حکومت اسرائیل، توسط اندک رهبران سازشکار منطقه بود. البته در جنگ بیست و دو روزه اسرائیل با کمترین تعداد از فلسطینیان در غزه مشخص شد همه تلاش‌ها بی حاصل بود.

واژه‌های کلیدی: هویت، کمپ دیوید، طرح ریگان، قرارداد اُسلو، آنابولیس، غزه.

* حجة الاسلام و المسلمین غفاری فر عضو هیأت علمی معاونت آموزش دفتر تبلیغات اسلامی ۱۸۳

مقدمه

فلسطین که از دیرباز محل رویارویی و تقابل فرهنگ اسلامی با فرهنگ غربی، صلیبی و اروپایی بود،^۱ در اواخر قرن نوزده، این رویارویی شکل جدیدی به خود گرفت. به جای این که فلسطین، عرصه تهاجمات مستقیم و دائمی اروپایی مثل جنگ‌های صلیبی باشد، تلاش شد تا با نام جدید، مستقل و واسطه‌ای و به ظاهر متناسب با برخی ادوار گذشته این سرزمین، این رویایی و تقابل صورت گیرد.^۲ البته رسمی‌ترین رفتار از نوع جدید در ابتدای قرن بیستم، یعنی ۱۹۱۷م. در قالب یک اعلامیه توسط آرتور بالفور، وزیر وقت خارجه انگلیس، صورت خارجی می‌یابد.^۳ و طی سال‌ها دسیسه و حيله، این رفتار جدید از ظاهر فعالیت انفرادی کشور بریتانیا خارج و با ظاهر جمعی و با نام جهانی‌ترین سازمان بین‌المللی وقت استمرار یافت و طی یک اعلامیه در سال ۱۹۴۷م. سرزمین مادری و تاریخی یک ملت به تقسیم ضیزی^۴ مبتلا شد، ۵/۵۶٪ نصیب مهاجرین مهاجم با اقلیت مطلق جمعیتی شد. و ۵/۰٪ با حکومت بین‌المللی و ۴۳٪ سهم صاحبان اصلی گردید که دارای اکثریت مطلق جمعیتی بودند.^۵

اما گروه مهاجر، مهاجم و مدعی یک بهانه جعلی تاریخی، حتی به این تقسیم ظالمانه راضی نشد و بعد از اعلان رسمی حکومت در سال ۱۹۴۸م. اقدام به تهاجمات جدید کرد^۶ و تا سال ۱۹۸۲م. این تهاجمات را ادامه داد و قلمرو خود را به کشورهای همجوار نیز توسعه داد.

اما از آن جا که بزرگ‌ترین بحران ولیده نامشروع قرن، عدم مشروعیت و مقبولیت در نگاه مردم مسلمان جهان و حتی مردم سایر ملل و ادیان بود و عمده پشتوانه آن زر، زور و تزویر فاتحان جنگ‌های جهانی اول و دوم بود، از این رو از آغازین روزهای توطئه جدید بر ضد سرزمین‌های اسلامی به ویژه فلسطین، مهم‌ترین وجه همت بازیگران، تلاش برای کسب مقبولیت بومی و حتی فرا منطقه‌ای بود و کلید آن را در دست مردم منطقه و رهبران آن می‌دیدند،^۸ مردم نوعاً به همراه جمعی از رهبران، هیچ‌گاه روی خوش نشان ندادند. اما عده‌ای اندک همراهی می‌کردند و آنان با وعده و وعید از طریق پیام کتبی و یا شفاهی با این گروه اندک در تماس بودند. از ارتباطات مک ماهون انگلیسی با شریف حسین، حاکم مکه^۹ در عصر عثمانی گرفته تا دعوت از انور سادات مصری برای دیدار قدس اشغالی و تا حضور ساف در آنابولیس^{۱۰}، همه و همه برای به فراموشی سپردن یک هویت حقیقی تاریخی به نام مردم مسلمان فلسطین و قبله اولین مسلمین بود، اما به



همت مسلمانان و دیگر انسان‌های آزاده، این تلاش‌ها به صورت یکجا، بی‌حاصلی خود را در جنگ بیست و دو روزه غزه نشان داده شد. در ضمن، با وجود گستردگی مطالب و محدودیت صفحات مقاله در یک مجله علمی به اختصار علاوه بر صلح‌های تجمیلی به برخی حوادث پیرامونی مرتبط با این بی‌هویت-سازی می‌پردازیم.

۱. پلی لوزان، روی دره‌ای عمیق (۱۹۷۹ - ۱۹۷۸)

فضای جهان اسلام به طور عام و منطقه فلسطین به نحو خاص از فاصله ۱۹۷۸ تا ۱۹۷۹ تحت تأثیر حوادث مهم قرار داشت. یکی از آنها، حادثه صلح سادات، رئیس جمهور مصر از جهان عرب با اسرائیل بود، که خود، سرمنشأ سلسله سازش‌های اعراب با اسرائیل گشت؛ اگرچه نام قراردادهای صلح به خود گرفته بود، و قرارداد سادات، مشهور به صلح کمپ دیوید گردید.^{۱۱} که در این مقاله، عنوان «پلی لوزان...» به خود گرفت. این عنوانی بود که نویسنده کتاب «کمپ دیوید پس از دو دهه» برای کنفرانس کمپ دیوید (۱۷ - ۵، سپتامبر، ۱۹۷۸) برگزید. ایشان در توصیف این کنفرانس نوشته است:

این کنفرانس، اولین رخنه حقیقی در زمینه نزاعی بود که به تأیید همه، در صدر شدیدترین درگیری‌های منطقه‌ای در قرن بیستم بوده است. و این درگیری در عین حال، یکی از معدود درگیری‌هایی است که در قرن بیست و یکم نیز ادامه خواهد یافت... با این که دیدار سادات از قدس اشغالی حدود ۱۰ ماه قبل از آن صورت گرفت. ولی اگر این کنفرانس شکست می‌خورد، سفری را که در زمان خود، سفر قرن بیستم نام گرفته بود، در پرده تاریکی فرو می‌برد... کنفرانس کمپ دیوید، یک نقطه عطف و بلکه تنها نقطه عطف در جریان نزاع عربی - اسرائیلی بود... دورانی که وضعیت نه جنگ نه صلح در آن پی‌ریزی شد... بیشتر شبیه پل معلق بود که بر روی یک دره عمیق، همانند فرش سرخی بود که اسرائیلی‌ها در نوامبر ۱۹۷۷ در استقبال از سادات گستراندند... از این رو برگزاری جشن توسط رسانه‌های غربی عجیب نبود... (هر چند به ظاهر) مذاکره‌کنندگان سعی کردند به یک الگوی متناسب با کل «چارچوب صلح در خاورمیانه» در



کنار جزء «چارچوب توافقی» برای معاهده صلح بین مصر و اسرائیل دست یابند. (اما) مذاکره کنندگان مصری نتوانستند این رابطه را برقرار کنند.

نویسنده این کتاب، معتقد است که مصری‌ها نتوانستند نتایج مطلوب را به دست آورند. و حتی معتقد است که آن روند نامطلوب و باخت، برد، بین مصر و اسرائیل به شکل شدیدتر ادامه یافته است. و بعد از آن که کارتر به همراه تیم همراه خود با تهدید طرفین توانست قرارداد را تحمیل نماید و اسرائیل در این میان با زیرکی خاصی، خود را به آمریکا نزدیک‌تر ساخت و کاملاً بر کنگره آمریکا اشراف یافت و هر چه زمان می‌گذشت تمام امکانات آمریکا را به نفع اسرائیل و بر ضد اعراب و مصر بسیج نمود،^{۱۳} ایشان تلاش دارد عمده تقصیر و عدم توفیق کمپ دیوید در راستای منافع جهان عرب و فلسطین را متوجه مصری‌ها بداند و آمریکا را کشوری بی‌طرف معرفی کند و توفیق اسرائیل را ناشی از تیزیابی و صحیح عمل کردن آنان در تعامل با آمریکا معرفی کند.^{۱۴} چنانچه معتقد است از این کنفرانس و دیدار سادات با اسرائیلی‌ها در شهر قدس هم هیچ نکته خیری عاید جهان عرب و فلسطین نشد.^{۱۵} در مقابل نظر یکجانبه‌گرایی نویسنده کتاب فوق، پطرس غالی مسیحی که در لحظات پایانی کنفرانس کمپ دیوید، به دلیل استعفای وزیر خارجه مصر، نامزد جای‌گزین نزد سادات بود و پطرس در معرفی خود می‌گوید: «ما نزد افرادی که انقلاب (ناصری) کرده‌اند، از شهرت سیاسی خوبی برخوردار نیستیم... در واقع ما جزو فئودالها بودیم».^{۱۶}

اما «از آنجایی که سادات تلاش می‌کرد روابط با غرب را تحکیم بخشد، برای به کارگیری افرادی که به غرب گرایش داشتند؛ حتی اگر وابسته به رژیم سابق بودند، هیچ‌گونه اعتراض نمی‌کرد».^{۱۷}

با توجه به مطالب فوق که صراحت در غرب‌گرایی غالی دارد، به گزارش ایشان، اهداف آمریکا در این کنفرانس را مرور می‌کنیم: غالی در شرح سفر به کمپ دیوید می‌نویسد:

وی (سادات) مطمئن بود که به زودی اسرائیل، موضع او را رد می‌کند. اما افکار عمومی آمریکا، مصر را تأیید خواهند کرد. او تصور می‌کرد که آمریکا به اسرائیل برای پذیرش موضع سادات فشار خواهد آورد. اما من معتقد بودم که موضوع به این سادگی نیست و بیم داشتم که آمریکایی‌ها

هرگز بر اسرائیل فشار نیاورد و سادات در این وضعیت ناچار شود به طرف مقابل امتیاز بدهد.

در ادامه گزارش می‌نویسد طرح آمریکایی شامل دو بخش بود: یکی درباره صلح میان مصر و اسرائیل و دیگری پیرامون قضیه فلسطین، اما بخش دوم کاملاً مشخص نبود؛ به طوری که اسرائیل به سادگی می‌توانست از هرگونه توافق در خصوص قضیه فلسطین خودداری کند... این طرح آمریکایی واقعاً لطمه بزرگی به سادات وارد کرده بود.

اما چرا سادات با این وجود در کمپ دیوید ماند؟ اولاً اعتراض سادات به طرح به خاطر فلسطینی‌ها نبود، ثانیاً کارتر گفته است اگر گفت‌وگوهای کمپ دیوید در دوره دوم ریاست جمهوری تضمین می‌کند، همه خواسته‌های سادات تحقق یابد.^{۲۰} ... اما آیا کارتر به وعده‌های خود عمل کرد؟ پطرس غالی گوید کارتر، اهل عمل نبود.^{۲۱}

پطرس غالی حتی تلقی خود از همین صلح نیمه کاره و با فرض حذف هویت فلسطین درباره منافع مصر چنین می‌نویسد:

این قرارداد، شبه جزیره مصر را به منطقه‌ای خلع سلاح شده تحت نظارت آمریکا و نیروهای حافظ صلح بین‌الملل تبدیل می‌کرد. این طرح، ده‌ها قید و شرط ذلت بار برای دولت مصر قرار داده بود... کارتر از سادات خواست تا امتیاز بیشتری ارائه دهد. ... و حتی طرف آمریکایی به بهای سنگینی که مصر طی زمانی طولانی باید بپردازد، اهمیت نمی‌داد.

البته در کنار این اعترافات ضمنی غالی مبنی بر این که آمریکا صاحب منفعت بیشتر بود و حتی سعی داشت جانب اسرائیل را ترجیح دهد، از ضعف گروه مصری نیز مکرر به آن اشاره دارد.^{۲۲}

شواهد دیگری وجود دارد که نظر پطرس غالی را بیشتر صحنه می‌گذارد و آن خاطرات وزیر خارجه زمان کنفرانس صلح، یعنی محمد ابراهیم کامل، است، ایشان آغاز صلح کمپ دیوید را چنین شرح می‌دهد:

روز نهم نوامبر ۱۹۷۷ انور سادات، در جایگاه مخصوص محل خلق

مصر جای گرفت. تا اعلام کند که برای پایان دادن به خونریزی آماده



است به هر کجا که لازم باشد برود، حتی اگر پارلمان (کنشت) اسرائیل باشد! یک هفته نگذشته بود که مناخیم بکین، نخست وزیر (وقت) اسرائیل از سادات برای بازدید از اسرائیل دعوت به عمل آورد، سادات پذیرفت و تاریخ ۱۹ نوامبر ۱۹۷۷ را برای انجام آن تعیین کرد... همان روز دیدار، اسماعیل فهمی - وزیر خارجه وقت مصر - استعفای خود را تقدیم داشت، و به فاصله چند ساعت، محمد ریاض وزیر مشاور در امور خارجه نیز استعفا داد. و در پنجم سپتامبر ۱۹۷۸ همراه با پرزیدنت سادات به ایالت متحده رفتم تا در مذاکرات کمپ دیوید میان سادات، کارتر - رئیس جمهور آمریکا - و مناخیم بگین حضور یابم.

دریافت محمد ابراهیم کامل دوست سی ساله سادات^{۲۵} این است که تلاش آمریکا برای حفظ اسرائیل و خروج مصر از خط مبارزه با اسرائیل بود. اگرچه ایشان تلاش دارد در عین بی تدبیر نشان دادن سادات، او را انسانی وطن خواه و خیراندیش معرفی کند. ولی این کنفرانس نشان داد آغاز عمیق ترین شکاف میان اعراب بود. شکافی که به تنها شدن فلسطین در عرصه مبارزه برای ماندن، منتهی گردید و حتی مصر، بزرگترین کشور عربی نیز منفور شد.^{۲۶} اما یافته او درباره آمریکا:

ایالات متحده (آمریکا) به اسرائیل چه بسا تمایل کورکورانه‌ای دارد و نسبت به دفاع از بقا و امنیت آن متعهد است... سادات قربانی... زیاده‌روی نسبت به تأثیر مراکز مؤثر نفوذ و رهسپردن وی به دنبال سراب فریبکارانه آمریکا (بود).

نویسنده کتاب صلح موعود در حالی که علاقه ندارد در صحت نیت آمریکایی‌ها تردید کند، لکن باز در جای جای کتاب خود از علاقه آمریکا در تلاش برای تثبیت اسرائیل و بی توجهی به حقوق مردم منطقه، به ویژه فلسطین پرده برمی‌دارد و معتقد است که باید با آمریکا که پیوندهای ویژه‌ای با اسرائیل دارد، هوشیارانه برخورد کرد. و پیش‌بینی می‌کرد که حل مشکل مصر با اسرائیل به طور مستقل و جدای از اعراب به ویژه فلسطین، کشور مصر را قربانی نابسامانی‌های بی‌حد و حصر و مادی، معنوی و فرهنگی خواهد ساخت، بلکه اعراب به ویژه فلسطین را از هویت ساقط خواهد کرد و بی تدبیری سادات، خود فرصتی برای تحقق اهداف مشترک آمریکا، انگلیس، آلمان و اتریش و سایر

کشورهای اروپایی در تثبیت تجاوزات اسرائیل علیه جهان اسلام و منطقه فلسطین فراهم خواهد ساخت که هم‌زمان تلاش دارند تا با به دام انداختن انور سادات، میان اعراب، شکاف بیشتر ایجاد کنند تا از این طریق، تسلط اسرائیل بر منطقه فزونی یابد. و حتی توانستند فلسطینی‌ها را در برابر مصری‌ها قرار دهند و مصر به جای مبارزه با اسرائیل، سرگرم برخورد با مبارزین فلسطین شود و در پی تنبیه آنها باشد؛ با این تصور که آنها جزو نیروهای مارکسیسم شوروی شده‌اند.^{۲۸} از این رو کارتر در اوج چهره مثبت سازی برای خود و آمریکا در میان مسلمین و اعراب؛ در یک جلسه‌ای در ۳۰ آوریل ۱۹۷۸ چنین اظهار نظر می‌کند: حل مسئله فلسطین بدون تشکیل دولت مستقل فلسطینی در کرانه باختری تحقق می‌یابد و آینده کرانه باختری عمدتاً بر اساس طرحی که بگین در جهت اعطای خودگردانی به فلسطینی‌های عرب تنظیم کرده، قرار خواهد داشت. و حل و فصل دائمی مسئله خاورمیانه نیاز به عقب‌نشینی کامل از اراضی اشغال شده اعراب ندارد و آن چه در سیاست، همواره بالاتر از هر چیز خواهد بود، امنیت اسرائیل است.^{۲۹}

به همین دلیل، وزیر خارجه مصر بعد از حضور در جلسات متعدد با آمریکاییان و صهیونیست‌ها در صلح کمپ دیوید تصریح می‌کند که: تمام تلاش آمریکا و اسرائیل بر فراموش شدن حقوق و هویت اصلی مردم فلسطین می‌باشد.^{۳۰}

۲. فرصت و تهدید^{۳۱} (۱۹۸۲ - ۱۹۷۵)

از جمله زمینه‌های تاریخی اجتماعی مؤثر در سرنوشت فلسطین، فعل و انفعالات میان مسیحیان لبنان می‌باشد. قابل ذکر است پرداختن به کشور لبنان نه از زاویه همسایگان با رویکرد بومی و اسلامی، بلکه از زاویه بخش‌پذیر و اشتراک فرهنگی با مسیحیت جهانی و نظام سلطه و صهیونیزم بین‌الملل در معارضه با فلسطین مورد نظر است. بعد از سال ۱۹۴۸ موج آوارگان فلسطینی، به سوی همسایگان رو به گسترش بوده است و بعد از حادثه سپتامبر سیاه اردن^{۳۲} بخش قابل توجه دیگری از آوارگان به ویژه گروه‌های فعال فلسطین و گروه‌های چپ و رادیکال فلسطینی به دیگر آوارگان قبلی فلسطینی در لبنان افزوده شدند. این حضور برای مسلمانان لبنان و فلسطینی، به دلیل همفکری تعداد قابل توجهی از رهبران و مردمان لبنانی با فلسطینیان، فرصت بود؛ برخلاف رهبران اردن که خوی سازشکاری را تعقیب می‌کردند. ولی همین حضور، برای مسیحیان لبنان، یک تهدید بود؛ زیرا ازدیاد مسلمانان در لبنان و هم‌آهنگی و هم‌گامی آنان با هم، در شکل‌گیری یک



دولت مقتدر مسلمان اکثری، برابر یک دولت اقلیّ تحمیلی مسیحی و مارونی در لبنان، مؤثر بود و همین، عامل تهدید مسیحیان دارای اقلیت، انحصارطلب و زیاده‌خواه بود. اما این حضور فلسطینیان برای اسرائیل، هم فرصت بود و هم تهدید محسوب می‌گردید. فرصت از این باب بود که می‌توانست با بزرگنمایی خطر حضور فلسطینیان در لبنان و اتحاد آنان با سایر مسلمانان، توجه مسیحیان را به خود جلب کند و زمینه گسترش نزاع قومی - مذهبی را در لبنان فراهم سازد. تهدید بود به این دلیل که گروه‌های مبارز فلسطینی با پشتیبانی مردم با همت لبنان می‌توانند بر اسرائیل، ضربه‌های اقتصادی و امنیتی وارد سازند. هر یک از دو جبهه در پی تکمیل و نتیجه بخشی فرصت‌ها و به دنبال رفع خطر مواضع تهدید بودند، که البته با توجه به پشتیبانی نظام سلطه از صهیونیسم، کفه طرف اسرائیل سنگین‌تر بود.

با توجه به این مقدمه، روشن می‌گردد که زمان به نفع مسیحی‌های لبنان پیش می‌رود؛ زیرا هم مسیحیان لبنان نیاز به حمایت دارند. جهت غلبه بیشتر بر لبنان، تا لبنان تقسیم شده به دو جبهه اسلامی و غیر اسلامی را به نفع مسیحیت به وحدت برسانند یا از مسلمانان جدا شوند. و هم اسرائیل به دنبال بهانه برای سرکوب فلسطینیان و حامیان آنان در لبنان بود. گام‌های اولیه را فالانژهای لبنان آغاز کردند. اوج قساوت در آوریل سال ۱۹۷۵ اتفاق افتاد. بهانه اولیه با مخالفت مردم صیدا از نفوذ استعماری یک شرکت آمریکایی - که کمیل شمعون مسیحی مارونی عضو آن بود و به حقوق ماهیگیران تجاوز می‌کرد - شروع شد. در طی یک تظاهرات وسیع، توسط ماهیگیران - که رهبری آن با یک رجل سیاسی و ملی صیدا و از نمایندگان سابق مجلس و از حامیان مقاومت فلسطین بود - مخالفت آغاز شد، لکن در اثنای تظاهرات، گلوله متوجه این شخصیت مجاهد و ضد اسرائیلی و سیاسی به نام «معروف سعد» گردید و او را بر زمین انداخت، نطفه یک بحران طولانی در لبنان در راستای تحقق یک آرزوی دیرینه علیه جهان اسلام و فلسطین، منعقد گردید، که دامنه و گستره آرزومندان تا شوروی سابق را هم شامل می‌شد. شهید چمران در این خصوص می‌گوید: «مسیحیت تصمیم گرفته بود که لبنان را تقسیم کند و در قسمت مسیحی‌نشین لبنان در شمال، حکومتی مارونی به وجود آورد. بر اساس برتری نژادی، مثل اسرائیل. اسرائیل از این که در این منطقه دولتی با زیربنای فکری برتری نژادی مثل اسرائیل به وجود بیاید، استفاده زیادی می‌برد. حکومتی دست‌نشانده اسرائیل، بر اساس همین فلسفه بود که می‌خواستند همه مسلمانان را بیرون بریزند... کمونیست‌ها نیز

می‌خواستند به رهبری کمال جنبلاط، حکومتی کمونیستی در جنوب لبنان به وجود آورند و روسیه شوروی پشتیبان آنها بود. و به دو بندر معروف «صور» و «صیدا» در جنوب لبنان چشم طمع داشت. اینها احساس می‌کردند که اگر لبنان تقسیم شود، و مسیحیان قسمت شمال را بگیرند، در قسمت جنوب که اینها قدرت و اکثریت دارند، قادرند که یک حکومت چپ با قدرت فلسطینی‌ها و با سیاست روس‌ها به وجود آورند.^{۳۳}

بر همین مبنای تقویت اسرائیل و محو هویت فلسطینیان، شعله‌ور کردن جنگ در لبنان موضوعیت داشته و دارد. نهایت بعد از سال‌ها جنگ و صلح، بخشی از نقطه تهدید علیه اسرائیل رفع گردید و نقطه فرصت مسلمانان و گروه‌های مقاومت واقعی نابود گردید. تلاش‌های پی در پی رهبران مدبر و دوراندیش مسلمان شیعه وسنی و حتی ارامنه و فلسطینیان برای عدم شعله‌ور شدن آتش تفرقه در لبنان بود، لکن با اسرار مارونی‌ها به رهبری جمیل و شمعون و حمایت‌های آشکار و پنهان اسرائیل به قصد تجزیه لبنان، تجاوز آشکار اسرائیل و فاجعه تقسیم لبنان، در ۱۹۷۸م. اتفاق افتاد و این تخاصم و تجاوزات اسرائیل به لبنان در سال ۱۹۸۲ به اوج خود رسید.

نتیجه اشغال لبنان برای فلسطینی‌ها محاصره همه جانبه از سوی اسرائیل و فالانژهای لبنان بود و نهایت به خروج و یا حتی اخراج بخش قابل توجهی از فلسطینی‌ها از کشور لبنان به خارج از آن، به ویژه به کشور تونس منتهی گردید، یعنی نه تنها هویت سرزمینی فلسطین باید محو شود، بلکه باید فلسطینی نیز حتی از حضور فیزیکی در همسایگی کشور و وطن خود محروم شود. اما مطلب دیگری که از اهمیتی کمتر از تجزیه لبنان برخوردار نیست، یادآوری این نکته که، این اشغال نتیجه صلح کمپ دیوید بود؛ چنان که پیش‌بینی آن را وزیر خارجه وقت مصر در موضوع صلح کمپ دیوید به آن اشاره کرده است و صریحاً رابطه کنفرانس صلح و حمله اسرائیل به لبنان را بیان می‌کند.^{۳۴}

۳. طرح ریگان [۱۵امه سیاست آمریکا (۱۹۸۲)]

اگرچه این طرح به ظاهر راجع به جنگ اسرائیل و لبنان است، لکن نظارت خاصی به هویت‌زدایی فلسطین دارد؛ از این رو بی‌مقدمه به اصل بحث طرح ریگان می‌پردازیم و سخنان ریگان، بهترین گواه بر این ارتباط است. او در یک سخنرانی اشاره کرد که امروز، یک روز افتخارآمیز است؛ چرا که کار تخلیه بیروت از نیروهای ساف به پایان رسیده است.

اما اگر وساطت نیکوی آمریکا و اقدام قهرمانانه یک دیپلمات بزرگ آمریکایی (فلیپ ۱۹۱



حبیب) نبود، این گام درست برداشته نمی‌شد، این کلمات، متن سخنرانی پرزیدنت ریگان در روز اول سپتامبر ۱۹۸۲ است که در قالب «طرح ریگان» برای حل و فصل نزاع خاورمیانه ایراد گردید. این سخنان ریگان، تلخی دردناک کمک‌های عظیم را در اذهان زنده می‌کند که آمریکا برای تأسیس کشور اسرائیل در خاک اعراب (منطقه اسلامی) و اخراج آنها (فلسطینیان) از سرزمینشان مبذول کرد، موثر شد، تا فلسطینی حتی در لبنان نیز از تعقیب اسرائیل که با تبانی آمریکا صورت می‌گرفت، در امان نباشد.^{۳۰}

اما طرح و یا صلح معروف به طرح صلح ریگان چه بود؟ مثل همیشه یک فرصت برای درگیری، سپس با حمایت نظامی در جانب اسرائیل، دست برتر برای غاصب فراهم می‌گردد. سپس با پیشنهادهای جهت حفظ بخش قابل توجه دست‌آورد غاصبانه اسرائیل و از دست دادن ظاهری بخش اندک از محصولات غاصبانه در ازای مشروعیت بخشی بین‌المللی و دول غربی، یک مرحله از بازی به پایان می‌رسد. بعد از تثبیت و ایجاد پذیرش دولی توسط اهرم‌های خود ساخته بین‌المللی و رسانه‌های صهیونیستی دوباره بعد از زمان کوتاهی باز با یک بهانه واهی، حمله جدید و تجاوز جدید آغاز و سناریوی قبلی تکرار می‌شود. برای روشن شدن بیشتر این موضوع به مفاد طرح که از زبان ریگان بیان گردید، اشاره می‌کنیم:

منطقه - خاورمیانه - که برای آمریکا از اهمیتی استراتژیک برخوردار است و نمی‌توان اهمیت وجود ثبات در منطقه، برای اقتصاد آمریکا را نادیده گرفت، در مورد نزاع اعراب - اسرائیل نیز آمریکا چارچوب کمپ دیوید را همچنان به عنوان تنها راه پیشرفت امر صلح قبول دارد. اما جنگ لبنان رخ داد، ولی با وجود خسارات نظامی وارده بر ساف مستقر در لبنان، به هیچ وجه از اشتیاق مردم فلسطین نسبت به حل مشکل آنها نکاسته است. البته امنیتی است که آمریکا به دنبال آن است، امنیتی که واقعیت وجود اسرائیل را بپذیرد. از این رو بدیهی است که برقراری صلح از طریق تأسیس یک کشور مستقل فلسطینی در ساحل غربی و نوار غزه امکان‌پذیر نیست، بلکه عقیده ثابت آمریکا این است که یک حکومت خودمختار مرتبط با اردن برای فلسطینی‌ها بهترین فرصت جهت برقراری یک صلح پایدار است. پس اشتباه نکنید، آمریکا با هر پیشنهادی که امنیت اسرائیل را

تهدید کند، مخالفت خواهد کرد.

این رویکرد دفاع از حفظ رژیم صهیونیستی را کارتر علاوه بر دوران ریاست جمهوری خود، در عصر ریگان هم ادامه داد و حتی به این موضوع تصریح می‌کند که:
با ورود به اورشلیم در بهار ۱۹۸۳، در آن جا شنیدیم که از مذاکرات کمپ دیوید که منجر به صلح (تحمیلی و به نفع اسرائیل) با مصر شده است، سپاس‌گذاری می‌کنند.

سپس بیان را صریح‌تر می‌کند و می‌نویسد: «کشور او (بگین) و کشور من، اعتقادات و اهداف سیاسی مشترک بسیاری داشتند».^{۳۸}

تحلیل نهایی دو نویسنده درباره صلح ریگان، که مورد پسند محقق تونسلی در کتابش شده است به عنوان جمع‌بندی این بحث نقل می‌کنیم:

آن چیزی که رئیس جمهوری (ریگان) می‌خواهد بگوید، این است که حقوق ملی فلسطینی‌ها مشروع نیست؛ چون با منابع امنیتی اسرائیل منافات دارد. حق غیر قابل انتقال فلسطینی‌ها در تعیین سرنویشت خود از سوی رئیس جمهوری ایالات متحده به عنوان چیزی که مشروع نباشد، توصیف شده است.

چنان چه گذشت، طرح صلح ریگان علاوه بر امنیت اسرائیل به دنبال به فراموشی سپردن هویت فلسطین بوده است.

۴. طرح فاس [۱۵امه کمپ دیوید (۱۹۸۳)]

هم‌زمان با تلاش‌های مستقیم جریان مهاجم به جهان اسلام به ویژه اسرائیل و آمریکا از دهه پنجاه، آرام آرام تلاش‌هایی با واسطه را هم تعقیب می‌کردند که یک نمونه آن کمپ دیوید بود. با وجود این که ابتدا اکثر کشورهای عربی با آن اظهار مخالفت نمودند، اما با برنامه‌ریزی جریان مهاجم و بی‌تدبیری جهان عرب، احساس ضرر خیالی به جهان عرب به ویژه حاکمان القاء گردید؛ مبنی بر این که اگر وارد این جریان مذاکره نشوند و در مسابقه نزدیکی مصر و رژیم غاصب و منافع آن اگر شرکت نکنند، به طور قطع بازنده خواهند بود؛ از این رو مخالفین کمپ دیوید، گام بلندی در جهت موافقت برداشتن و اکتفاء به همراهی مصر نکردند، بلکه خود، طراح صلح‌های تحمیلی جدید ۱۹۳



شدند، از این رو در ۱۷ آگوست ۱۹۸۱ در حالی که منطقه لبنان در آتش تفرقه و تهاجم شعله‌ور است، شاهزاده فهد ولیعهد وقت دولت سعودی برای نخستین بار، طرح پیشنهادی صلح هشت ماده‌ای خود را منتشر کرد؛ اگر چه به ظاهر در راستای قطعنامه ۲۴۲ شورای امنیت و ۳۲۳۶ مجمع عمومی بود، لکن در واقع، حافظ منافع ملت مظلوم و مورد تهاجم فلسطین نبود، و در ۲۵ نوامبر ۱۹۸۱ به کنگره سران عرب در «فاس» ارائه گردید، لکن مورد موافقت کل قرار نگرفت و با بازبینی اساسی، مجدداً در کنگره سران عرب در فاس ارائه گردید و نهایت در ۹ سپتامبر ۱۹۸۳ پذیرفته شد که حداقل ایراد آن پذیرش اسرائیل به عنوان یک کشور بود. به عبارت دیگر در این طرح اکثر سران کشورهای عربی مشروعیت اسرائیل را پذیرفتند؛ در حالی که در گذشته، این موضوع را قبول نداشتند و حتی یک گام دیگر در جهت تسریع در محو هویت فلسطین برداشتند.^{۴۰}

۵. کنفرانس مادرید [گام دیگر مشروعیت‌سازی (۱۹۹۱)]

از جمله طرح‌های صلح تحمیلی برای مشروعیت بخشی به اسرائیل بدون گامی در حفظ هویت فلسطینیان، در برابر افکار عمومی جهان به ویژه جهان اسلام و عرب، «طرح صلح آمریکایی با شعار زمین در برابر صلح» است، یعنی در آن هیچ سخن از دولت مستقل فلسطین نیست.

این طرح «نقطه عطف تلاش‌های جرج بوش (اول) و وزیر خارجه‌اش، جیمز بیکر بود. اولین دور مذاکرات در مادرید پایتخت اسپانیا، در ۳۰ اکتبر ۱۹۹۱ آغاز شد. در جلسه افتتاحیه، رئیس جمهور آمریکا، شوروی و نخست وزیران اسپانیا و اسرائیل سخنرانی کردند. اسحاق رابین با شعار فوق مخالفت کرده و تأکید نمود ساخت شهرک‌های یهودی نشین را متوقف نخواهد ساخت. این مذاکرات از دور دوازدهم به واشنگتن منتقل شد، از دور ششم که اسحاق رابین روی کار آمد، مذاکرات، شاهد شعارهای جدیدی از سوی رابین بود. دفتر نخست وزیر اسرائیل اعلام نمود که ادامه شهرک‌سازی، روند مذاکرات را طولانی می‌کند، اما همه اینها شعاری بیش نبود.»^{۴۱} «و چنان که جیمز بیکر خود اعتراف نمود.»^{۴۲} و از دور هفتم با حضور بیل کلینتون، تبدیل مذاکرات چند جانبه (اسرائیل و هیئت‌های عربی) به مذاکره دو جانبه (اسرائیل - ساف) در صدر سیاست‌های دموکرات‌ها قرار می‌گیرد.^{۴۳}

کارکرد این مذاکرات چیزی جز شکسته شدن قبح مذاکره با رژیم اشغالگر و شناسایی

آن به عنوان یک دولت قانونی و مشروع توسط کشورهای عرب و برخی گروه‌های مبارز نبود^{۴۴} و این یک پیروزی بزرگ برای اسرائیل محسوب می‌شد. به علاوه آمریکا توانست به هنگام دعوت از شرکت کنندگان، مهم‌ترین منافع اسرائیل را در قالب دعوتنامه بگنجانند که سه عنصر اساسی داشت: یکی رفع مسئولیت از خود در ازای عدم اجرای توافقات توسط اسرائیل با مطرح ساختن این که آمریکا فقط عضو ناظر است و حامی توافقات و قصد اعمال نفوذ ندارد. دیگری مخالفت با شکل‌گیری دولت مستقل فلسطینی و سومی جدیت در پی‌گیری حفظ برتری نظامی اسرائیل.^{۴۵}

در نهایت با حفظ برتری اسرائیل و غرب بر جهان عرب و فلسطین مسلمان، از نظر روانی اذهان جهانی را آماده عقب‌نشینی‌های جدید توسط رهبران سازشکار منطقه نمود تا آن جا که انعقاد صلح اسلو - که در واقع، تحویل همه فلسطین به اشغالگران به قیمت رسیدن خود مختاری منطقه‌ای و حکومت محلی در چند نقطه کوچک فلسطین آن هم با اشراف حکومت اسرائیل، بود - به راحتی توسط اعراب و رهبران سازش فلسطین، امضاء شد.

۷ و ۶. اسلوی ۱ و ۲ [تکمیل سازش (۱۹۹۵ - ۱۹۹۳)]

پس از طولانی شدن و بی‌ثمر ماندن کنفرانس مادرید، اتفاق بسیار هولناک علیه آرمان فلسطین در حال شکل‌گیری بود؛ زیرا «در این دوران، اعراب شرکت کننده در گفت‌گوهای صلح با اسرائیل هر کدام نگران دسترسی هیأت‌های عربی دیگر به توافق با هیأت اسرائیلی بودند و در این میان ضعیف‌ترین حلقه، سازمان آزادی‌بخش بود که حتی در ابتدای مذاکرات نه به عنوان طرف گفت‌گو مورد قبول واقع شده بود و نه نماینده‌ای در مذاکرات داشت و ضربه‌پذیرترین حلقه بود»^{۴۶} از این رو در حال مسابقه سازش با اسرائیل بودند.

در چنین فضایی، اسحاق رابین اظهار می‌دارد: «آرزو می‌کنم روزی از خواب برخیزم و ببینم تمام غزه در دریا فرو رفته و از شر این منطقه رهایی یافته‌ام».^{۴۷}

به تعبیر فتحی شقاقی، دبیر کل شهید جهاد اسلامی: «اسرائیلی‌ها غزه را مانند یک حفره از آتش بر سر داشتند. آنها برای رهایی از غزه، غیر از پیمان صلح، راهی نداشتند».^{۴۸} به اعتراف شیمون پرز: «ما در شرایطی که از حیث تبلیغاتی، گرامت سنگینی را در غزه

می‌پرداختیم، از همین رو، به عنوان بهترین راه حل برای نجات خودمان از یک مسئولیت



ناشدنی که همانا غزه بود، چنان دیدیم که به فرماندهی مرکزی ساف اجازه داده شود، خود در آن جا حضور یابد».^{۹۴}

در یک فضای بُرد مطلق و باخت تقریباً مطلق، مسابقه سازش - به داوری آمریکا و اروپا- بعد از مادرید، بلکه در اثنای کنفرانس مادرید به صورت پنهان بین تیم عرفات و تیم اسرائیل در جریان بود؛ در حالی که هم اریحا و هم غزه، سرزمین بی‌حاصل و مشکل‌ساز برای اسرائیل بود و فقط برای کسب مشروعیت بین‌المللی و منطقه‌ای که آرزوی تاریخی او بود، با گروه یاسر عرفات، یعنی سازمان ساف معاوضه کردند. و در حالی، مجموع غزه و اریحا از نظر جغرافیایی علاوه بر ارزش کم اقتصادی، امنیتی فقط شامل ۲٪ فلسطین می‌شد. یعنی اسرائیل از مجموع سرزمین فلسطین (قبل از ۱۹۴۸) فقط ۲٪ خاک آن را به نماینده ساف در طی قرارداد اول در سال ۱۹۹۳ سپرد.^{۹۵} و سپس با افزودن تنها ۳۰٪ کرانه‌ی باختری (نه کل کرانه و نه ۳۰٪ کل فلسطین) در قرارداد دوم در سال ۱۹۹۵ به نام قرارداد طابا یا اسلوی ۲،^{۹۶} آن هم با حفظ نظارت خود بر مناطق کرانه باختری، به عنوان اعطای خود مختاری تحویل نماینده ساف و در ازای آن کنترل انقلاب و انتفاضه فلسطین را به ساف داد تا دیگر هزینه برخورد با انتفاضه را نپردازد و انتفاضه را تبدیل به یک مسئله داخلی خود مختاری کرد.^{۹۷}

و حتی در این قرارداد، نه تنها مسئله آوارگان سال ۱۹۴۸ پی‌گیری نشد، بلکه مسئله همه آوارگان ۱۹۶۸ هم پی‌گیری نشد و در مقابل، اسرائیل به تمام خواسته خود که صلح، آرامش، امنیت و مشروعیت جهانی بود، دست یافت. دیگر اسرائیل تثبیت شد و آرمان فلسطین برای همیشه به فراموشی سپرده شد.^{۹۸} و این دست‌آوردها در اعترافات صریح رهبران سیاسی رژیم غاصب در مقابل معترضین یهودی، به آسانی قابل درک است.^{۹۹}

علاوه بر اسرائیل، آمریکا و برخی کشورهای اروپایی سهم وافری هم در وقوع این مذاکرات ایفا کردند و هم منافع فراوانی نصیب خود کردند و آمریکا در راستای تکمیل نظم نوین جهانی، نوک اهداف خود را تسلط بر خاورمیانه و جهان اسلام قرار داد.^{۱۰۰}

۸. ادبیات وارونه قراردادها (۲۰۰۰ - ۱۹۹۴)

در ادامه فراگیر و منطقه‌ای کردن تهاجم توسط صهیونیسم و حامیان آن و همگانی شدن تسلیم توسط نیروهای منطقه و حاکمان عرب و فراموش شدن هویت فلسطین، صلح تحمیلی دیگری تحت عنوان «قرارداد ترک مخاصمه» در مورخ ۲۵ ژوئیه ۱۹۹۴

توسط شاه حسین و اسحاق رابین در واشنگتن منعقد گردید تا امنیت اسرائیل از ناحیه شرق تضمین گردد.^{۶۰} و در این قرارداد، کرانه باختری در کنترل اسرائیل قرار می‌گیرد و آوارگان فلسطینی از بازگشت به آن محروم می‌شوند^{۶۱} و در سال ۱۹۹۷م در ماه ژانویه طی یک قرارداد، شهر الخلیل با تمام آثار تاریخی و حرم حضرت ابراهیم علیه السلام در اختیار رژیم صهیونیستی قرار گرفت، باقی‌مانده شهر به حکومت خودگردان واگذار گردید.^{۶۲} و در اکتبر ۱۹۹۸م طی قراردادی به نام «وای ریو» یا همان «مریلند» ویا «وای پلانتشین» و یا «طابای دوم» و یا همان «اسلوی ۳» منعقد می‌گردد. در واقع در اثر عدم وفای رژیم صهیونیستی به قراردادهای قبلی،^{۶۳} برای احیای آن، دوباره قرارداد جدید منعقد شد؛ زیرا از اسلو قرار بر این بود ۳۰ درصد کرانه غربی به حکومت خودگردان واگذار شود، اما اتفاق نیفتاد. به همین دلیل در این قرارداد، قرار بر این شد حدود ۱۳٪ به فلسطینیان واگذار شود. البته مناطق پراکنده و ناپیوسته به هم به دولت خودگردان واگذار گردید.^{۶۴} و حتی به عقیده «فینکن اشتاین» استاد دانشگاه در رشته علوم سیاسی مقیم آمریکا، این قرارداد، عدول و تعهد کمتری از قراردادهای قبلی برای اسرائیل بود.^{۶۵}

وارونگی قراردادها به دلیل جابه‌جا شدن متهم و شاکی می‌باشد. در این قراردادها یادآوری کرده‌اند که صاحب حق، یعنی فلسطینیان، باید متعهد شوند در ازای طلب حق خود، از هویت، امنیت و استقلال خود صرف نظر کنند. این جابه‌جایی را هم در اعتراف رهبران صهیونیستی و هم از مفاد قراردادها می‌شود به دست آورد.

از آن جا که خط عقب‌نشینی جهان عرب از مصر شروع و به گروه‌های فلسطینی ساف منتهی گردیده بود و رویکرد وارونگی توسط صهیونیسم بین‌الملل با نمایندگی ظاهری و علنی اسرائیل و آمریکا تعقیب می‌شد، باز مثل همیشه اسرائیل با بهانه‌تراشی، توافق قبلی را با کمترین حد ممکن عملی ساخت و در عمل مذاکرات را به بن‌بست کشاند تا این که در قالب قرارداد وای ریور ۲ یا شرم‌الشیخ دوم در تابستان ۱۹۹۹م در شهر شرم‌الشیخ مصر با حضور آلبرایت وزیر خارجه وقت آمریکا و طرف‌های اسرائیلی و فلسطینی برای اجرایی کردن توافقنامه قبلی موافقت‌نامه جدید امضاء شد که نتیجه‌اش تقلیل یافتن تعهدات حداقلی قبلی اسرائیل از نظر آزادسازی مقدار سرزمین کرانه غربی و غزه و اسراء و دامنه اختیارات فلسطینی‌ها و گستره حکومتی آنها، بوده است. در عوض به دستگیری وسیع جهادگران فلسطینی در قالب مبارزه با تروریست با همکاری C.I.A، موساد، دستگاه اطلاعاتی اردن، مصر و حکومت خودگردان فلسطین منتهی گردید.^{۶۶}



سرانجام، برای تکمیل حلقه جدید محاصره فلسطینیان با ادبیات دیپلماسی در تابستان ۲۰۰۰م، اجلاس کمپ دیوید ۲ در آمریکا با حضور مسئولان آمریکایی، اسرائیلی و فلسطینی تشکیل گردید. البته نه با موضوع جدید و نه با حفظ تمام موضوعات از اولین توافقات در مادرید ۱۹۹۱م با حضور فلسطینیان، این نشست صورت گرفت، اما با این موضع گیری باراک نخست وزیر اسرائیل: ۱. بیت المقدس و قدس، برای همیشه تحت حاکمیت اسرائیل خواهد بود؛ ۲. به مرزهای ۱۹۶۷ باز نخواهیم گشت؛ ۳. حکومت خودگردان، اجازه داشتن ارتش مستقل نخواهد داشت؛ ۴. و شهرک های یهودی نشین در کرانه باختری و نوار غزه تحت حاکمیت اسرائیل خواهد بود؛ ۵. و حتی آوارگان فلسطینی از فاصله ۱۹۶۷ - ۱۹۴۸ حق بازگشت ندارند؛ ۶. هیچ گاه با حکومت مستقل فلسطین موافق نیستیم.^{۶۳}

به تعبیر باروخ کیمرلینگ (نویسنده کتاب *انهدام سیاسی*) در واقع: «باراک در مورد نوع توافقی که نهایتاً مورد قبول فلسطینی ها باشد، هیچ ایده ای نداشت و احتمالاً در مورد توافق مورد انتظار خود نیز هیچ ایده ای نداشت؛ جز این که این توافق باید حداکثر واگذاری از سوی فلسطینی ها و حداقل هزینه سیاسی و سرزمینی را برای اسرائیل دربر داشته باشد».^{۶۴}

در پایان این صف آرای جهانی دو تمدن اسلامی و غربی در دهه آخر قرن بیست (با مدیریت آمریکا در جانب تمدن غرب) نتیجه اش پروراندن اسرائیل و تضعیف حداکثر حقوق و منافع مردم فلسطین، بلکه آخرین تلاش صهیونیستی برای نابودی هویت فلسطین بود که سیر و شیب نزولی آشکار و خطرناکی را سپری کرده بود. زیرا در قطعنامه سال ۱۹۴۷ معروف به قطعنامه تقسیم فلسطین از میان حدود «۲۷/۰۰۹ کیلومتر مربع»^{۶۵} به ۵۶/۵٪ (حدود ۱۵۲۶۰ کیلومتر مربع) برای یهود و ۴۳٪ (حدود ۱۱۶۱۳ کیلومتر مربع) برای اعراب و مسلمانان فلسطین و ۰/۵٪ (حدود ۱۳۵ کیلومتر مربع) شامل بیت المقدس، با مدیریت مجامع بین المللی و منطقه، بعد از پیروزی غرب در جنگ جهانی دوم، به تصویب سازمان ملل رسید،^{۶۶} یعنی سهم مردم فلسطین مشتمل بر حدود ۱۱۶۱۳ کیلومتر مربع می شد، ولی در قطعنامه ۲۴۴ بعد از جنگ ۱۹۶۷م که آن هم به مدیریت آمریکا اتفاق افتاد، آن سهم کمتر از نصف در قطعنامه ی تقسیم، دوباره تنصیف شد و به جای آن ۴۳٪ به قریب ۲۲٪ (یعنی حدود ۵۹۴۲ کیلومتر مربع) تقلیل یافت که شامل تمام کرانه باختری و نوار غزه می شد. لکن عملیاتی شدن همین تربیع کل یا کمتر از یک چهارم فلسطین در

قطعنامه ۲۴۴، در کنفرانس مادرید، به اخذ امتیازات فراوان از ساف که مهم‌ترین آن مشروعیت‌بخشی به اسرائیل توسط گروه ساف بود، مشروط گردید. اما برای تحقق این مقدار هم بعد از اخذ امتیازات فراوان، به علت عدم عملی شدن کنفرانس مادرید، قرارداد جدید ترتیب داده شد تا قواعد دیگری برای عملیاتی کردن قراردادهای قبلی نوشته شود. این بار در اسلو، دوباره قرارداد قبلی تقلیل یافت آن یک چهارم کل که همه کرانه و غزه را شامل می‌شد، تبدیل به ۹۰٪ (حدود ۵۳۴۰ کیلومتر مربع) کرانه و غزه گردید. ولی باز همان قرارداد عملی نگردید و دوباره در قرارداد جدید به نام مریند آن هم به ۴۰٪ (حدود کمتر از ۲۳۸۰ کیلومتر مربع) کاهش یافت، لکن همین اجرا نشده به ۱۸٪ در شرم‌الشیخ دوم تقلیل یافت و آخر این دهه همان هم به ۱۳/۵٪ (حدود ۸۰۰ کیلومتر مربع) در کمپ دیوید دوم به تصویب رسید. یعنی از ۱۱۶۱۳ کیلومتر مربع در قطعنامه تقسیم فلسطین، به کمتر از حدود ۸۰۰ کیلومتر مربع برابر ۷٪ و نسبت به کل فلسطین که از آن مردم فلسطین بود به کمتر از ۳٪ کل فلسطین منتهی گردید. البته نه تحت عنوان دولت مستقل، بلکه با عنوان دولت خود مختار با مدیریت امنیتی اسرائیل تصویب گردید؛ آن هم به شرط دستگیری همه مبارزان و صاحبان حق توسط دولت خودگردان ساف، این کمترین حق مورد تصویر، به گروه اندکی از سازشکاران فلسطینی که نماد آن گروه ساف باشد، به صورت معلق تحویل گردید.^{۶۷}

۹. آناپولیس [آخرین تلاش‌ها ۲۰۰۷]

بعد از گرفتن امتیازهای مکرر از پایان قرن نوزده تا انتهای قرن بیستم، به واسطه صهیونیسم بین‌المللی و عاملان بریتانیایی و آمریکایی و دیگر نقش‌آفرینان مسیحیت بین‌الملل، نوبت تثبیت حداقل‌ها بود؛ یعنی از سال ۱۸۷۸ م با تأسیس اولین آبادی صهیونیستی در فلسطین تا آوریل ۱۹۸۳ نگاه مهاجمین به حدود و مرز دولت غاصب، نگاه حدّ لایقف و پایان‌ناپذیری به سوی سرزمین‌های اسلامی منطقه بود. ولی از اولین انفجار کارساز در سفارت آمریکا در بیروت لبنان در آوریل ۱۹۸۳، ادبیات سیاسی عوض شد و نسبت به مرزهای خارج فلسطین، به ویژه لبنان ادبیات عقب‌نشینی بود؛ اگر چه عقب‌نشینی واقعی در سال ۲۰۰۰ اتفاق افتاد.^{۶۸}

اما ادبیات در برابر فلسطینی‌ها، ادبیات گرفتن حداکثر امتیاز و تثبیت مرزها بود. از این

رو در هر نشستی از سال ۱۹۷۸ م - قرارداد کمپ دیوید سادات - تا سال ۲۰۰۲ م، سال ۱۹۹



تدوین برنامه نقشه راه، ابتدا وعده‌هایی به فلسطینیان داده، سپس توسط اسرائیل نقض صورت می‌گرفت، بعد از آن، نشست جدید برای الزام اسرائیل بر عمل به قراردادهای گذشته، لکن کمتر از آنچه در نشست و قرارداد قبلی متعهد شده بود را در قرارداد جدید پیشنهاد می‌دادند و این جریان به صورت تصاعدی به نفع اسرائیل و تنازلی علیه فلسطینیان ادامه یافت.^{۶۹} و این نگاه و روند در خصوص قدس بیشتر صدق می‌کند؛ گرچه سازمان ملل در ظاهر، تلاش‌های مثبت را پی‌گیر شد.^{۷۰}

اما در نقشه راه به صورت خاص، جای متهم و شاکی عوض شد، یعنی هر چند روند وارونگی از سال ۱۹۹۴ م آغاز شده بود، اما از نقشه راه، وارونگی ویژگی خاص یافت که عبارت بود از: «پایان دادن به هرگونه مقاومت بدون هیچ قید و شرط با همکاری ساف و اسرائیل، بر ضد مردم مسلمان فلسطین و دیگر فلسطینی‌ها»، البته به این امید که از سال ۲۰۰۳ موضوع تشکیل دولت فلسطینی پی‌گیری نشود؛ موضوعی که به صورت رسمی و علنی از سال‌ها قبل وعده رسمی داده بودند.^{۷۱} یعنی نفی مطالبه حق و مقاومت، بدون قید و شرط صورت گیرد، لکن تشکیل دولت بعد از سال‌ها تأخیر، مشروط به شرایطی شد که کم‌ترین آن نفی مقاومت است. شرطی که با کوچکترین اتفاق تحقق آن غیر ممکن می‌شود؛ زیرا با توجه به تجربه تاریخی - ایجاد محدودیت اقتصادی و امنیتی از سوی اسرائیل در کنار غصب تاریخی، مردم منطقه فلسطین را به ستوه آورده است - هر روز احتمال یک حرکت مقاومت مردمی هر چند کوچک از سوی محرومین و آسیب‌دیدگان منطقه وجود دارد و این، یعنی محقق نشدن شرط و تأخیر تحقق دولت ملی فلسطین و عدم سامان‌یابی هویت ملی فلسطین که نتیجه‌اش انهدام تدریجی هویت ملی فلسطین می‌باشد که اولین و آخرین آرزوی غاصبان بوده است.

ویژگی دیگر، اشتراط به شرط «باید حق موجودیت اسرائیل به رسمیت شناخته شود»^{۷۲} دولتی که اصل آن غصبی است، یا می‌شود گفت: لااقل بیش از ۳۰٪ آن بر مبنای تعهدات بین‌المللی غصبی است. تعهدات بین‌المللی که شورای امنیت بین‌المللی آن زیر سلطه کشورهای پنج‌گانه به ویژه زیر سلطه بریتانیا و آمریکا می‌باشد. البته در مقابل این شروط، در ظاهر اسرائیل نیز موظف شده است که «نباید هیچ اقدامی را برای از بین بردن اعتماد... انجام دهد».^{۷۳}

اما در کنار این واقعیت‌های تاریخی تحریک‌زا، کمترین کاری که رهبران دولت غاصب در تحریک مردم فلسطین صورت می‌دهند، شرح بیان تفصیلی امتیازات گرفته در

این قراردادها بر ضد مردم فلسطین برای مردم اسرائیل است. مطالبی که جهت حفظ آرامش مردم خود و برتری بر رقبای انتخاباتی انجام می‌دهند.^{۷۴}

به تبع این تحریکات به طور طبیعی مردم فلسطین از خود مقاومت نشان خواهند داد، آن‌گاه این مردم به نص قرارداد و نقشه راه خشونت طلب، ضد صلح معرفی می‌شوند. در حالی که نیاز اساسی اسرائیل به صرف امضاء قرارداد به واسطه ساف به عنوان گروه فلسطینی و نماینده فلسطینیان، حاصل خواهد شد و آن نیاز، همان نیاز به مشروعیت منطقه‌ای و بین‌المللی است که با امضای فلسطینیان حاصل می‌شود. نکته دیگر وارونگی، این که در این قرارداد، نماینده فلسطین متعهد می‌شود به کمک غاصب حقوق تاریخی مردم فلسطین، یعنی دولت صهیونیستی در کنار حامیان تاریخی دولت غاصب که همان گروه چهار^{۷۵} باشد، بر ضد مردم مظلوم فلسطین اقدام به برخورد و دستگیری اعضای گروه‌های مقاومت فلسطینی را محقق سازد. یعنی نه تنها جای شاک و متشاک و یا شاک و متهم عوض شده است، بلکه متهم و مجرم به جای قاضی و مجری قانون نشسته است، اما سهم مردم مظلوم فلسطین، چیزی جز وعده، آن هم در سال‌های آتی و به شرایطی که ذکر شد، نخواهد گردید. یعنی کاملاً زمینه نزاع و مخالفت برای عملی شدن حقوق مردم فلسطین به دست اسرائیل باقی مانده است و در عمل، هویتی به نام فلسطین در منطقه و جهان حذف شد.^{۷۶}

حرکت جدید تقلیل‌گرایی، اما با شعار جدید منجی‌گری دولت جدید آمریکا جهت جلب اعتماد اعراب و فلسطینیان بعد از مرگ عرفات، آغاز گردید و قرار شد در قالب یک همایش به نام «همایش آنابولیس» به نمایش گذاشته شود. این همایش با نام Mideast Peace Conference، در ۲۷ نوامبر سال ۲۰۰۷ در آکادمی نیروی دریایی آمریکا در شهر آنابولیس، ایالت مریلند آمریکا و با حضور رهبران مناطق خودگردان فلسطینی و اسرائیل و نمایندگان کشورهای عربی (نظیر اردن، مصر، عربستان سعودی، لبنان و قطر) و با میزبانی آمریکا برگزار شد، گروه چهار جانبه که شامل ایالات متحده آمریکا، روسیه، سازمان ملل و اتحادیه اروپا از جمله شرکت‌کنندگان در کنفرانس صلح خاورمیانه بودند و حتی برخی از کشورهای دیگر آسیایی نیز حضور داشتند. در این میان، محمود عباس (رهبر فتح) مدعی شد که یک دستور کار روشن، لازمه موفقیت کنفرانس صلح خواهد بود. از این رو ایشان با اُلمرت از ماه ژوئن ۲۰۰۷ که به طور هفتگی با یکدیگر دیدار و مذاکره مستقیم داشته‌اند، زمینه‌های کلی این توافق‌نامه را فراهم ساختند. اما این دستور، همان ۲۰۱



تکرار مورد توافقات قبلی بود که عبارت است از تقسیم بیت المقدس، پناهندگان فلسطینی و حق بازگشت آنها، مرزها، شهرک‌های یهودی‌نشین، آب و مسائل امنیتی.^{۷۷}

یعنی پس از سال‌ها نشست‌های بی‌حاصل، مشروعیت بخشی به اسرائیل و خسته کننده مردم فلسطین - به تعبیر رسانه‌های غربی - در جامع‌ترین کنفرانس درباره فلسطین، همان منطق گذشته تکرار شد که عمده سود آن برای آمریکا نیز بود. آمریکا با طرح «حل مسئله اعراب و اسرائیل؛ یک پیروزی بزرگ برای دولت جورج بوش» فراهم می‌ساخت و نهایت، پی‌گیری صلح خاورمیانه و طرح خاورمیانه بزرگ و تثبیت دراز مدت منافع آمریکا در منطقه بود. به ویژه بعد از ناکامی آمریکا در عراق و افغانستان، این حرکت، پیروزی مهمی محسوب می‌شد و در صورت عدم تغییر موضع اسرائیل، حداقل دولت بوش و شخص بوش به عنوان منجی صادق در نزد اعراب جلوه می‌کرد.^{۷۸} اگرچه عدم همکاری اسرائیل، هیچ‌گاه آمریکا را وادار به کاری نمی‌کرد که در عراق، افغانستان در سال‌های اخیر و در ویتنام، گواتمالا، گرانادا، پاناما و نیکاراگوئه در سال‌های قبل، انجام داده است که عبارت بود از حمله یکجانبه و تجاوز علنی به این کشورها، به بهانه اجرای قوانین و قواعد بین‌المللی، و پس از حمله و اسقاط دولت حاکم، دولت جدیدی را نصب می‌کرد.^{۷۹} زیرا دولت مطلوب، بلکه کشور مطلوب آمریکا در منطقه به نام اسرائیل محقق بود؛ از این رو فقط قصد تطهیر خود داشتند؛ نه تحقق قواعد و قوانین بین‌المللی، بلکه اسرائیل با وضعیت فعلی، بهانه بهتری برای حضور و دخالت آمریکا در منطقه می‌باشد.^{۸۰}

در پایان، ادعای احصای همه رخدادهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مؤثر بر صلح‌های تحمیلی هویت‌سوز را داریم، اما تلاش داریم به مهم‌ترین آنها هر چند مختصر بپردازیم؛ گرچه شاید برخی از قلم افتاده باشد. با این تذکر به برخی پدیده‌ها و حوادث و پی‌آمدهای مرتبط به صلح‌های تحمیلی هویت‌سوز فلسطین اشاره خواهیم کرد:

در پی مطالبی که در موضوع تهدید و فرصت راجع به توافق جمعی مسیحی و اسرائیل در تقسیم لبنان متذکر شدیم، مناسب است یادآور شویم که ارکان اصلی جنگ صلیبی که انگلیس، فرانسه و آمریکا در قرن اخیر می‌باشند به بهانه حل نزاع اسرائیل و لبنان در سال ۱۹۸۲، نیروهای نظامی، کارشناس و به عبارت دقیق‌تر جاسوس وارد خاک لبنان نمودند که می‌توانستند عامل بازدارنده علیه مبارزین دو جبهه لبنان و فلسطین شوند^{۸۱} و حتی در همان مدت کوتاه اولیه، در چند عملیات جنگی به نفع فالانژها وارد عمل شدند،^{۸۲} اما در فاصله سال‌های ۱۹۸۳ و ۱۹۸۴ با عملیات شهادت‌طلبانه نیروی مقاومت به ویژه شیعیان

لبنان صدها نفر از سربازان غربی به قتل رسیدند و موجب شد تا غربی‌ها خاک لبنان را ترک کنند و حضور خود را کمتر نمایند. از این رو از جمله پی‌آمد آن شکست‌پذیری اسرائیل و ترک قابل توجهی از نیروهای غربی از خاک لبنان بود^{۸۲} که خود تأثیرگذار بر استقبال اسرائیل از صلح، لکن با هدف حذف هویت فلسطین، بوده است. اما اسرائیل برای جبران این شکست‌ها و برای حفظ آمادگی نیروهای خود به ترور دولتی و آشکار رهبران ساف در تونس با حمله هوایی، اقدام می‌کند.^{۸۴} لکن همه این حوادث در لبنان و اقدام اسرائیل علیه دو کشور خط مقدم مبارزه (لبنان و فلسطین) با اسرائیل، عامل تحرک عمومی فلسطینیان می‌شود؛ هر چند برخی رهبران را به سازش سوق می‌دهد.

یکی از پی‌آمدهای صلح تحمیلی کمپ دیوید، موضوع اعطای خودمختاری فلسطینیان در سال ۱۹۹۳ در منطقه‌های کرانه غربی رود اردن، شهر قدس شرقی و نوار غزه بوده است. هر چند اعطای خودمختاری نسبت به حقوق واقعی فلسطینیان ناچیز بوده است، لکن یک عقب‌نشینی تاریخی دیگر برای اسرائیل حساب می‌شود که در لایه‌های اجتماعی مردم فلسطین، امید به آینده و زمینه حصول یک فرصت را فراهم ساخت و آنان را به سوی خلاف جهت صلح پیش راند.^{۸۵}

پدیده دیگر تأثیرگذار، تغییر یافتن تمایل کشورهای عربی منطقه، از یک جریان فلسطینی به جریان دیگر است که خود در آینده، بهترین فرصت تاریخی را برای حفظ هویت فلسطینی فراهم ساخت و عامل این رخداد سیاسی، اشتباه تاکتیکی عرفات است؛ زیرا عرفات تصور می‌کرد که صدام، رئیس جمهور وقت عراق با حمله به کویت و با منوط کردن رهاسازی کویت به آزادی فلسطین و با پرتاب چند موشک به اسرائیل قصد حمایت از فلسطین را دارد، و از حامیان واقعی فلسطین است،^{۸۶} از این رو عرفات و ساف، خود را در جنگ عراق و کویت، در طرف عراق و جانب صدام قرار داد و این انتخاب، عامل رویگردانی کشورهای عربی از ساف به سوی گروه جدیدالتأسیس فلسطینی به نام حماس گردید و این مشروعیت بخشی عربی، خود یک فرصتی برای یک نسل جوان تازه نفس با ایده مقاومت و احیاء هویت را فراهم ساخت.^{۸۷}

در سال ۲۰۰۰ شکست پیاپی اسرائیل از لبنان بخصوص از گروه حزب الله و شیعیان لبنان موجب شد تا اسرائیل بعد از ۲۲ سال اشغالگری، جنوب لبنان را رها کند و به جز قسمت اندکی از منطقه شبعاء، همه سرزمین‌های لبنان آزاد گردد و این مقاومت با رویکرد ۲۰۰۳



دینی، بهترین عامل تقویت جریان دینی فلسطینی و تضعیف سایر جریان‌های سکولار در فلسطین گردید.^{۸۸}

جنگ سی و سه روزه اسرائیل با لبنان یا به عبارتی با حزب الله لبنان به بهانه آزادسازی دو اسیر آغاز گردید، اما نه تنها به همه اهداف از پیش تعیین شده نظامی دست نیافتند، بلکه به مهم‌ترین هدف که نابودی جریان جدید مبارزاتی در چند دهه اخیر لبنان باشد، هم دست نیافتند و حتی عامل تقویت آن جریان که همان حزب الله لبنان و رهبری آن باشد، هم شدند و این پیروزی جریان دینی، مهم‌ترین تأثیر مثبت را بر مبارزان فلسطین و تغییر نگرش برخی از بازمانده‌های جریان‌های غیر اسلامی و تثبیت هر چه بیشتر جریان اسلامی در فلسطین را به همراه داشت؛ کسانی که هر روز گام‌های استواری برای احیای هویت فلسطین مسلمان برمی‌داشتند.^{۸۹}

آخرین حادثه ناکارآمدساز سلسله صلح‌های تحمیلی بر جریان آزادسازی فلسطین در تاریخ حاضر، حمله بیست و دو روزه و حمله غیرانسانی اسرائیل به غزه است که درخشش جوانه سبز مقاومت اسلامی مردم فلسطین را در پی داشت و توان حمله نظامی اسرائیل از سی و سه روز به لبنان به بیست و دو روز در غزه که ده‌ها برابر کوچک‌تر از جنوب لبنان است، تقلیل یافت و همراهی همه جانبه غرب به ویژه آمریکا، فرانسه و انگلیس از اسرائیل، توفیقی را برای آنان حاصل نکرد و تمام تلاش‌های مشروعیت‌بخشی چند دهه به نابودی بین‌المللی کشیده شد. و حتی در کشورهای طرفدار دولت اسرائیل، تظاهرات مردمی علیه اقدامات وحشیانه و حتی موجودیت دولت اسرائیل به راه افتاد.

نتیجه‌گیری

نزاع شرق و غرب به ویژه اروپا بعد از حضور اسلام، بیشتر دارای رویکرد ایدئولوژیکی هر دو گروه مضاعف گردید. لکن تغییر ادبیات اروپا در قرن ۱۹ و بیداری جهانی و ضمیمه شدن یک نفرت و یک فرصت برای اروپا، ادبیات این نزاع را تغییر داده بود. نفرت مسیحیت اروپا و غرب نسبت به یهود و طرح ایده صهیونیسم یهودی مبنی بر علاقه به تشکیل دولت در سرزمین فلسطین توسط برخی یهودیان زرسالار به عنوان فرصت برای اروپا، بهانه جدیدی شد برای احیاء جنگ‌های صلیبی لکن با ادبیات نوین. چه از طریق همکاری با صدور بیانیه به نفع یهود مهاجر و چه با اعطای کمک‌های نظامی، اقتصادی و حتی فرهنگی و سیاسی، این ادبیات جدید سامان یافت، تا این که در عریان‌ترین ادبیات

در قالب طرح تقسیم فلسطین و سپس با قطعنامه‌های چند پهلوی در حمایت از دولت جعلی یهود در فلسطین، ادامه یافت و نهایتاً در یک نبرد بی‌امان دیپلماسی نوین مبنی بر ایجاد الفت و آشتی بین غاصب و صاحب‌خانه و همسایه، با تحمیل قرارداد صلح پشت قرارداد صلح، تنظیم گردید و در هر قرارداد صلح تجمیلی، غاصب مستحق امتیازات جدید و صاحب‌خانه با دست خالی بلکه بدهکارتر، این نشست‌ها را ترک می‌کرد تا این که در آخرین نشست‌ها، غاصب مهاجم به عنوان حکومت مشروع بومی و بین‌المللی توسط عده‌ای محدود مدعی نمایندگی فلسطین به رسمیت شناخته شد، و متقاضیان حقوق قطعی به عنوان مجرمان تروریست معرفی گردیدند و آن مدعیان نمایندگی، مسئول بازداشت و برخورد با صاحبان حقوق شدند و قبول کردند در ازای آن در قالب یک استان برای حکومت اسرائیل، لکن با عنوان حکومت خودمختار منطقه‌ای و محلی نقش ایفا کنند. لکن در برابر این تلاش بی‌امان مهاجمین، مردم مسلمان در طی بیش از یک قرن مبارزه در واپسین روزهای سال ۲۰۰۸ میلادی آب سردی بر این تلاش‌ها در غزه ریختند و از کوچک‌ترین نقطه جغرافیایی همه منطقه و جهان را به خود متوجه کردند و نشان دادند اگر ملتی زنده باشد، هرگز غاصبان توفیق به دست نخواهند آورد. و هیچ‌گاه نمی‌شود با هویت جعلی، «رژیم نژادپرست غاصب» را تثبیت کرد و هویت واقعی و مسلم «مردم مسلمان فلسطین» را از بین برد.

پی‌نوشت‌ها

۱. مجید صفا تاج، *فرهنگ جامع فلسطین* (تهران: تجسم اخلاق، چاپ اول، بهار ۱۳۸۶) ج ۲، ص ۳۴۵ - ۳۳۴؛ رنه، گروسه، *تاریخ جنگ‌های صلیبی*، ترجمه: دکتر ولی‌الله شادان، تهران، نشر فروزان، چاپ اول، ۱۳۷۷، ص ۳۹ - ۱۰؛ کیانفر، پایزی، - و - د. محمد علی، راد و...، *دو قرن وحشت*، تهران، انتشارات آزادی، چاپ اول، ۱۳۶۸، ص ۲۳۹ - ۸۲.
۲. اون دیل ریچی، *ریشه‌های جنگ اعراب و اسرائیل*، ترجمه: ارسطو آذری (تهران: امیر کبیر، چاپ اول، ۱۳۷۶)، ص ۳۴ - ۳۰؛ یوسف العاصی الطویل، *الصلیبیون الجدد الحملة الثامنة*؛ قاهره - مصر، مکتبه مدبولی، ۱۹۹۷م، ص ۴۲ - ۲۹.
۳. دورین، اینگرامز، *بُدِره‌های توطئه*، ترجمه: حسین ابوترابیان (تهران: اطلاعات، ۱۳۶۶) ص ۱۶ - ۲.
۴. *سوره نجم*: آیه ۴۲ «تقسیم ظالمانه».
۵. آلن گرش و دومینیک ویدال، *فلسطین ۱۹۴۷*، ترجمه دکتر عباس آگاهی (مشهد مقدس: آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸، چاپ اول) ص ۳۴ - ۹؛ نقشه تفصیلی فلسطین، این نقشه با صفحه کلاسه بزرگ دو رویه و رنگی، دربردارنده انواع نقشه‌های جغرافیایی طبیعی، سیاسی و جمعیتی و برخی حوادث مهم از قرن‌ها قبل از اسلام در فلسطین و بعد از اسلام تا دوران معاصر و معرفی شخصیت‌های تأثیر گذار توسط مرکز مطالعات فلسطین با همکاری جمعی از محققین فلسطینی پژوه تهیه و به زیور طبع درآمد و با عنوان نقشه تفصیلی فلسطین شهرت دارد. آدرس، مرکز مطالعات فلسطین، تهران، خیابان پاستور، خیابان ۱۲ فروردین جنوبی، کوچه پوریای ولی، پلاک ۲۴، تلفن: ۸ - ۰۲۱۶۶۴۸۱۵۴۷ - ۰۲۱۶۶۴۰۲۶۸۱.
۶. سامی الجندی، *فاجعه فلسطین*، ترجمه کمال قارصی (تهران: انتشارات فرّخی) ص ۱۳۵-۱۱۴.
۷. نقشه تفصیلی فلسطین (به ترتیب سال‌های وقوع جنگ‌ها).
۸. سامی الجندی، *پیشین*، ص ۲۱۴ - ۱۹۶.



۹. عبدالوهاب کیالی، *تاریخ نوین فلسطین*، ترجمه: محمد جواهر کلام (تهران: امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۶۶) ص ۱۰۲ - ۹۶؛ و حسین ابوترابیان، همان، ص ۵۳ - ۱۷.
۱۰. محور و موضوع مقاله است که در طی مباحث مستندات آن خواهد آمد.
۱۱. علاوه بر منابعی که در اثناء بحث کمپ دیوید خواهد آمد، در خصوص نقش آمریکا در فرصت‌سازی برای توفیق اسرائیل و واداشتن انور سادات به عقب‌نشینی و امتیازدهی و تضعیف جبهه اعراب به ویژه فلسطین از اثر زیر بهره فراوان بردیم و تقریباً روح قلم در این بحث با عنوان پلی لرزان از همین اثری است که معرفی می‌شود: نظام شرابی، *آمریکا و اعراب*، ترجمه: عباس عرب، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۱۲۹۸ - ۹۷۹.
۱۲. عبدالمجید وحید، *کمپ دیوید پس از دو دهه*، ترجمه مهرداد کیائی (تهران: انتشارات اطلاعات، چاپ اول، ۱۳۷۹) ص ۱۱-۱۳.
۱۳. همان، ص ۲۳ - ۱۳.
۱۴. همان، ص ۲۱ - ۱۴.
۱۵. همان، ص ۲۶ - ۱۱.
۱۶. پطرس غالی، *راه مصر به سوی قدس*، فریده مبینی کشه (تهران: اطلاعات، چاپ اول، ۱۳۸۱)، ص ۱۶.
۱۷. همان، ص ۲۵ - ۲۴.
۱۸. همان، ص ۲۱۱.
۱۹. همان، ص ۲۲۲ - ۲۲۰.
۲۰. همان، ص ۲۲۳ - ۲۲۲.
۲۱. همان، ص ۲۲۴ - ۲۲۳.
۲۲. همان، ص ۲۳۶ - ۲۲۶.
۲۳. همان، ص ۲۳۸ - ۹.
۲۴. محمد ابراهیم کامل، *صلح موعود در توافقنامه‌های کمپ دیوید*، ترجمه: محمد درخشنده (تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۶۸) ص ۹.
۲۵. همان، ص ۳۵.



۲۶. همان، کل کتاب.
۲۷. همان، ص ۱۰۷ و ۱۰۶ و ۶۰ و ۵۷.
۲۸. همان، ص ۱۵۹ - ۱۴۸ و ۱۲۹ و ۱۲۸ و ۲۳.
۲۹. همان، ص ۲۲۴-۲۲۳.
۳۰. همان، ص ۲۸۳ - ۲۸۱ و ۲۶۵ - ۲۶۳ و ۲۵۳.
۳۱. رجوع شود به: جورج بال، *خطا و خیانت در لبنان*، ترجمه: حسین ابوترابیان (تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۶) ص ۱۸۱ - ۱۱۹ و ۷۹ و ۱۲. - و - سید عبدالرحیم خلخالی، *لبنان در آتش جنگ*، ناشر: مؤلف، رمضان، ۱۳۹۷، شماره ثبت ۴۹۱ / ۹۸، ۱۳۵۶/۶/۱۴، موجود در کتابخانه دانشگاه باقرالعلوم علیه السلام، قم، ص ۱۵۷ - ۱۲ - و - مرکز اطلاعات عربی، *روزشمار تجاوز اسرائیل به لبنان*، ترجمه: جواد صالحی، مؤسسه انجام کتاب، پاییز، تهران، ص ۱۴۸ - ۳۹ - و - خاویز پرزد کوئیار، به سوی صلح، ترجمه: حمیدرضا زاهدی، تهران، اطلاعات، چاپ اول، ۱۳۷۹، ص ۹۱ - ۶۳ - و ده‌ها کتابی دیگر که مطالعه شد، ولی برای اختصار از ذکر آن صرف نظر می‌شود.
۳۲. ابو ایاد، *فلسطین آواره*، ترجمه: حمید نوحی (تهران، انتشارات قلم، ۱۳۶۰) ص ۱۶۵ - ۱۲۸.
۳۳. شهید مصطفی چمران، *لبنان*، بنیاد شهید چمران، ۳۱ خرداد ۱۳۶۲، ص ۲۵۸.
۳۴. محمدابراهیم کامل، *همان*، ص ۱۸۵-۱۷۹.
۳۵. نظام شرابی، *همان*، ج ۲، ص ۱۴۰۲؛ عبدالوهاب هشیش، *تعیین سرنوشت فلسطین میان حق و زور*، ترجمه: دکتر عباس آگاهی (تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۴) ص ۳۱۹ - ۳۲۴ [محتوای کتاب شرابی در کتاب هشیش هم آمده است].
۳۶. نظام، شرابی، *همان*، ج ۲، ص ۱۴۰۷ - ۱۰۴۳ (تلخیص)؛ جیمی، کارتر، *فلسطین*، صلح یا نژادپرستی، ترجمه: محمدحسین وقار، تهران، اطلاعات، چاپ اول، ۱۳۸۶، ص ۱۱۷ - ۱۱۵.
۳۷. جیمی کارتر، *پیشین*، ص ۱۱۸.
۳۸. همان.

۳۹. عبدالوهاب هشیش، پیشین، ص ۳۲۴، و رجوع شود به کتاب: محمد کریمی، پشت نقاب صلح (تهران: کیهان، چاپ اول، ۱۳۸۰) ص ۵۲ - ۴۹.
۴۰. رجوع شود به: محمدباقر، سلیمانی، بازیگران روند صلح در خاورمیانه (تهران: وزارت خارجه ج.ا.ا، چاپ اول، ۱۳۷۹) ص ۲۸ - ۲۶ و علیرضا عرب، زمینه‌ها و علل شکل-گیری همایش آنا پولیس، تهران، قبله اول، چاپ اول، بی تا، ص ۲۷ - ۲۴.
۴۱. محمدباقر سلیمانی، پیشین، ص ۳۲.
۴۲. عبدالوهاب هشیش، ص ۴۱۷.
۴۳. محمدباقر سلیمانی، پیشین، ص ۳۳ - ۳۲.
۴۴. محمد کریمی، پیشین، ص ۵۵.
۴۵. علیرضا عرب، پیشین، ص ۳۲.
۴۶. جمیله کدیور، پشت پرده صلح (تهران: چاپ اول)، ص ۲۴۱.
۴۷. محمد کریمی، پیشین، ص ۲۶۲.
۴۸. جمیله کدیور، پیشین، ص ۲۶۲.
۴۹. محمد کریمی، پیشین، ص ۶۳.
۵۰. مجید صفا تاج، فلسطین از اشغال تا انتفاضه (تهران: انتشارات مدرسه، چاپ اول، ۱۳۸۲)، ص ۱۱۵؛ جمیله کدیور، پشت پرده صلح، پیشین، ص ۲۶۹-۲۶۷.
۵۱. ابوخلد العمله، أسلو محطّة التهويد فلسطین (بیروت، لبنان: دارالکتوز الادبیّة، الطبعة الأولى، ۱۹۹۷) ص ۹۲.
۵۲. وهابیان - و - باکری، جاودانگی خونبار، آریل شارون (تهران: روایت فتح، چاپ اول، ۱۳۸۳)، ص ۹۲.
۵۳. البته این جمله اخیر از تحلیل فوق، بر مبنای دیدگاه کسانی است که به امدادهای الهی برای مجاهدت راه خدا اعتقادی ندارند و یا حتی در یک تحلیل معکوس، غاصبان فلسطین را جزء حمایت شدگان الهی می‌دانند؛ چنان که یهود، خود را نظرشدگان خدا می‌خوانند.
۵۴. رجوع شود به: ابوخلد العمله، ص ۱۸۹ - ۱۸۴؛ علیرضا عرب، پیشین، ص ۱۰۰ - ۳۵؛ جمیله کدیور، پشت پرده صلح، پیشین، ص ۳۱۴-۲۰؛ محمد کریمی، پیشین، ص ۱۰۰-۲۰۹.



- ۶۰؛ محمدباقر سلیمانی، ۳۹۹-۳۹۵ و ۶۰ - ۳۳؛ مجید صفا تاج، *فلسطین از اشتغال*، ص ۱۶۵.
۵۵. محمدباقر سلیمانی، *پیشین*، ص ۱۷۰ - ۱۳۴.
۵۶. همان، ص ۳۳؛ نقشه تفصیلی فلسطین (حوادث ۱۹۹۴م).
۵۷. *نقشه تفصیلی فلسطین* (حوادث ۱۹۹۴م).
۵۸. *نقشه تفصیلی فلسطین* (حوادث ۱۹۹۷م)؛ محمدباقر سلیمانی، *پیشین*، ص ۴۰۷-۴۰۱.
۵۹. وهابیان و باکری، *پیشین*، ص ۱۱۸.
۶۰. *نقشه تفصیلی فلسطین* (حوادث ۱۹۹۸م)؛ محمدباقر سلیمانی، *پیشین*، ص ۴۲۰ - ۴۰۹ و ۳۳؛ وهابیان و باکری، ص ۱۱۹.
۶۱. محمد کریمی، *پیشین*، صص ۶۵ - ۶۴.
۶۲. حسن واعظی، *نبرد نابرابر* (تهران: سروش، چاپ اول، ۱۳۷۹)، ص ۲۲۶ - ۲۲۴.
۶۳. همان، ص ۲۳۰ - ۲۲۹.
۶۴. باروخ کیمبرلینگ، *انهدام سیاسی*، ترجمه: حسن گلبریز (تهران: نشر نی، چاپ اول، ۱۳۸۳)، ص ۱۳۴.
۶۵. عبدالوهاب کیالی، *پیشین*، ص ۱۶.
۶۶. نقشه تفصیلی فلسطین (حوادث ۱۹۴۷م).
۶۷. رجوع شود به: حسن واعظی، *پیشین*، ۲۳۲-۲۳۰ و - باروخ کیمبرلینگ، *پیشین*، ص ۱۴ - ۱۱ و - نقشه تفصیلی فلسطین، و سایر منابع قراردادهای مذکور در مباحث گذشته.
۶۸. در بحث آخر خواهد آمد.
۶۹. نقشه تفصیلی فلسطین و کلیه منابعی که گذشت.
۷۰. محمدصادق شریعت، *قدس و قطعنامه‌های بین‌المللی* (تهران: نشر سفیر، چاپ اول، ۱۳۷۹)، ص ۲۶۲ - ۲۶۰.
۷۱. علیرضا عرب، ص ۱۰۱؛ وهابیان، و باکری، احسان، *پیشین*، ص ۱۳۷.
۷۲. علیرضا عرب، *پیشین*، ص ۱۰۴ - ۱۰۱.
۷۳. وهابیان و باکری، همان، ص ۱۰۴؛ زیگیانو برژینسکی، *انتخاب، سلطه یا رهبری*، ترجمه: امیرحسین رهبری (تهران: نشر نی، چاپ اول، ۱۳۸۶)، ص ۱۰۰ و ۲۶۴.

۷۴. وهابیان و باکری، پیشین، ص ۱۴۰-۱۳۹ و ۱۲۱-۱۲۰ (شرح این بحث قبلاً گذشت).
۷۵. آمریکا، اتحادیه اروپا، روسیه و سازمان ملل.
۷۶. علیرضا عرب، پیشین، ص ۱۱۱-۱۰۶ و ۱۰۱.
۷۷. برگرفته از الف (http:// Fa. Wikipedia.prg ب) عرب، پیشین، ص ۱۳۴-۱۱۳.
۷۸. علیرضا عرب، پیشین، ص ۱۲۸-۱۲۵.
۷۹. رجوع شود به: استیون کیندر، براندازی، ترجمه: (تهران:)، ص: کل کتاب؛ ویلیام بلوم، سرکوب امید، ترجمه: (تهران:)، ص، کل کتاب.
۸۰. مسعود اسداللهی، *از مقاومت تا پیروزی* (تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات اندیشه-سازان نور، چاپ اول، ۱۳۷۹)، ص ۷۴-۷۳؛ عبدالوهاب هشیش، پیشین، ص ۳۲۰.
۸۱. بال جورج، *خطا و خیانت در لبنان*، ترجمه: حسین ابوترابیان (تهران: اطلاعات، چاپ دوم، ۱۳۶۶)، ص ۱۸۱-۱۱۹ و ۷۹-۱۲؛ سید عبدالرحیم خلخالی، پیشین، ص ۱۵۷-۱۲؛ نقشه تفصیلی فلسطین و دیگر منابع.
۸۲. جیمی کارتر، پیشین، ص ۱۱۱-۱۰۹.
۸۳. محمد باقر سلیمانی، پیشین، ص ۲۱۴-۱۹۵ و ۲۰؛ خاویر پرزدکویبار، پیشین، ص ۱۵۷؛ علیرضا عرب، پیشین، ص ۳۷-۳۶.
۸۴. مجید صفا تاج، *دانش‌نامه فلسطین* (تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۰)، ج ۳، ص ۲۶۲.
۸۵. آویگدور هاسل کورون، *طوفان بی‌پایان*، ترجمه: عباس مخبر (تهران: وزارت خارجه، چاپ اول، ۱۳۷۹)، ص ۲۱۴-۱۹۵ و ۲۰؛ خاویر پرزدکویبار، پیشین، ص ۱۵۷؛ علیرضا عرب، پیشین، ص ۳۷-۳۶.
۸۶. *نقشه تفصیلی فلسطین*.
۸۷. علیرضا عرب و نصراللهی، *پس لرزه‌های نبرد وعده صادق* (تهران: جمعیت دفاع از فلسطین، چاپ اول، بی‌تا)، ص ۴۰.
۸۸. علیرضا عرب، و دیگران، ص ۷۱-۴۱؛ خبرگزاری آینده روشن ۱۳۸۵/۸/۱۶؛ خبرگزاری ج.ا.ا. ۱۳۸۷/۹/۴؛ پایگاه اطلاع‌رسانی قربانیان ترور ۱۳۸۵/۸/۲۷.

